



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیک تر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱

وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ



فلسفه مبانی

اصول نظام ولایت

۱

دفتر فرهنگستان علوم اسلامی (گروه تحقیقات مبانی)

مقدمه

نام کتاب یا جزوه: فلسفه مبانی اصول نظام ولایت (۱)

استاد:

مؤلف: گروه تحقیقات مبانی

ویراستار: گروه تدوین

حروفچینی: واحد کامپیوتر

تکثیر یا چاپ از: معاونت اقتصادی

کد بایگانی کامپیوتری: ۰۱۰۲۱۰۰۱

تاریخ جلسه یا تدوین: بهمن ۷۱

تاریخ انتشار: مهرماه ۷۳

تیراژ: ۶۰ نسخه

نوبت تکثیر یا چاپ: دوم

بسم الله الرحمن الرحيم

برای دست یابی به اصولی که عهده دار تنظیم امور مسلمین گردد ضروری است که از موضوعات و عناوینی مثل زمان، مکان، امر ثابت و نظام بحث شود، که در مباحث گذشته این موضوعات در چند مرحله ارائه گردیده است.

مرحله اول: نفی ارتکاز و تحلیلهای انتزاعی از زمان و مکان و ارائه ارتکازات جدید از آن بر اساس اصالت ربط.

مرحله دوم: تحلیل اثباتی از زمان و مکان و... بر اساس اصالت ربط با تکیه بر غیر قابل انکار بودن زمان و مکان و اثبات لزوم امر ثابت در تغییر با توجه به امتناع استمرار تغییر در همه مراتب.

مرحله سوم: ارائه تحلیل و تفسیر جدید از عناوین و موضوعاتی همچون مکان نسبت بین وحدت و کثرت، ترکیب فاعلی و طلب الولاية، علم، ادبیات و ولایت و تقویم زمان و مکان و ترکیب بر اساس اصالت تعلق.

مرحله چهارم: همان موضوعات و عناوین بر اساس فاعلیت مورد نقد و بررسی قرار می گیرد. در ابتدا اثبات فاعلیت ترکیبی از طریق نفی و سلب علیت مطلق و اختیار مطلق و سپس تعریف نظام و تعریف تقویم بر اساس فاعلیت ترکیبی و در قدم

نهایی با ارائه تعریف اثباتی برای فاعلیت و تفسیر فاعل به موجد، فصل جدیدی را برای تفسیر موضوعات و عناوین مورد نظر بر اساس این حد اولیه می‌گشاییم.

این مطلب قابل توجه است که در این مبنای جدید (اصالت فاعلیت) سیر حرکت طبعاً با تکیه بر امور غیر قابل انکارها نیست بلکه سعی تام و تمام بر این است که از تمامی مهره‌های بحثی تعریف اثباتی داده شود و انشاء الله به سوالهای حساس و مهمی که در دوره‌های بحثی گذشته پاسخ روشن و مناسبی داده نمی‌شد پاسخ داده شود.

(۱) فاعلیت

« فهرست »

۱) فاعلیت

۱/۱- تبدیل تعلق به فاعلیت

۱/۱/۱- محدودیت و حکومت در مخلوق

۱/۱/۲- نفی محکومیت تعلق

۱/۱/۲/۱- نفی محکومیت تعلق در تمامی مراتب

۱/۱/۳- ضرورت وجود فاعلیت در تعلق از دیدگاه ضرورت

اضافه در حرکت

۱/۱/۴- ضرورت فاعلیت با ملاحظه توسعه

۱/۱/۵- جمعبندی «اصالت فاعلیت»

۱/۲- فاعلیت تعلقی

۱/۲/۱- اثبات تعلق در فاعلیت به ضرورت تبعیت و

(۱/۲/۱/۱) - فاعلی علی الاطلاق

(۱/۲/۱/۲) - فاعل تابع

(۱/۲/۲) - اثبات تعلق در فاعلیت به ضرورت حرکت و توسعه

(۱/۲/۳) - اثبات تعلق به ضرورت وجود مقصد در فاعل

(۱/۳) - معنای اجمالی فاعلیت

(۱/۳/۱) - تفسیر فاعلیت به فاعلیت

(۱/۳/۲) - نفی حیرت و بی هویتی در فاعلیت

(۱/۳/۳) - تقسیم فاعلیت

(۱/۳/۴) - خارج بودن «خالق» از حد اولیه»

(۱/۴) - تبعیت در فاعلیت

(۱/۴/۱) - تفسیر فاعل تعلقی به فاعل تبعی

(۱/۴/۲) - اصل بودن تبعیت در تصرف و فاعلیت

(۱/۴/۳) - مقدم بودن اضافه بر فاعلیت

(۱/۴/۴) - وجود تبعیت از «مولی» در جمیع مراتب فاعلیت

اعم از الهی یا حیوانی

۱/۴/۵ - تقوم فاعلیت به تبعیت

۱/۵ - نظام فاعلیت (فاعلیت ترکیبی)

۱/۵/۱ - نفی برابری فاعلها

۱/۵/۲ - تقوم فاعلها به هم

۱/۵/۳ - جمع بین فاعلیت عبد و فاعلیت مولی

۱/۵/۳/۱ - فاعلیت بالاستقلال

۱/۵/۳/۲ - فاعلیت بالافاضه

۱/۵/۴ - حفظ فاعلیت عبد

(۱) فاعلیت

(۱/۱) تبدیل تعلق به فاعلیت

(۱/۱/۱) محدودیت و حرکت در مخلوق

برای آمادگی ذهنی و ورود مناسبتر به بحث در ابتدای توجه به ارتکازات موجود و بر اساس منطق و فلسفه رایج، ضرورت حرکت برای مخلوق اثبات می‌گردد.

محدود در برابر مطلق و بینهایت قرار دارد و مطلق بودن در وجود با مطلق بودن در قدرت مساوق و هم معنی می‌باشد، وجود مطلق از آن جهت که واجدیتش مطلق و بینهایت است مانعیتش نیز مطلق و بینهایت خواهد بود. یعنی به هیچ وجه اثری را در خود نمی‌پذیرد.

محدود بودن در یک تفسیر ابتدایی به عدم اطلاق در واجدیت و نهایت داشتن در هستی و وجود معنی می‌شود. به عبارت روشن‌تر، موضوع و شی‌ای که محدود است،

هر چیزی را که واجد و دارا باشد، دارایی و واجدیتش داشته و بینهایت و مطلق نیست

با اندکی تأمل روشن است که چیزی که واجدیتش محدود باشد در برابر اثر و عمل خارجی هرگز نمی تواند مقاومتی نامحدود از خود بروز دهد و شکسته نشود، بلکه اگر فشار خارجی قویتر از قدرت واجدیت موضوع و شی محدود باشد، شکسته خواهد شد. پس محدودیت در وجود با نامحدود بودن در اثر سازگاری ندارد.

نتیجه اینکه نفی حرکت از مخلوق هرگز قابل اثبات نخواهد بود چرا که نفی حرکت مستلزم اثبات نامحدود بودن مانعیت و مقاومت شیء محدود است، همین که ثابت شد موضوعی محدود است معلوم می شود که وحدتش حقیقی نبوده و فرض پاره شدن و شکستن دارد و هر موضوعی که فرض شکستن دارد مطلق نخواهد بود بلکه ذاتاً نیازمند و محتاج است.

۱/۱/۲) نفی محکومیت تعلق

پس از تبیین و تفسیر حرکت بر اساس تعلق در این قسمت مطرح می کنیم که ضرورتاً "این تعلق بایستی فاعلیت داشته باشد و تعلق نیز باید تعلق حاکم باشد نه تعلق محکوم، در این مرحله از بحث با بررسی نسبت بین تعلق و کیفیت، ضرورت فاعلیت در تعلق را اثبات می نماییم.

روشن است که هر تعلقی دارای اثر و بروز و ظهوری است، صورت و کیفیتی

دارد. تعلقهای گوناگون در شکلهای مختلف و متنوعی یافت می‌شوند، به عنوان مثال آب که مایعی سیال است که ما آن را به تعلق و جاذبه معنی کردیم در صورتهای و شکلهای گوناگونی خود را ظاهر می‌سازد. گاهی در شکل آب زلال و گاهی ممزوج با گل و لای و زمانی نیز مرکب با کیفیت‌های دیگر است.

حال اگر بر کیفیت بروز و ظهور شی، حاکمیت تعلق را نپذیریم ضرورتاً "می‌بایست برابری هر تعلق خاص را با صورتی خاص بپذیریم برابری یا این همانی بین ذات تعلق و خصوصیاتش به معنای این است که در کنه ذات تعلق و در تعریف ذات آن، این خصوصیت خاص و این اثر و ظهور خاص اخذ شده است. به گونه‌ای که هر جا این تعلق باشد این صورت و کیفیت حاضر است و هر جا که صورت نباشد و کیفیت دیگری ملاحظه گردد ضرورتاً "با تعلق دیگری همراه است.

به خوبی روشن است که برابری یک به یک بین تعلق و صورت، همان برابری یک به یک بین ذات و اثر است که نتیجه‌آن اتصال مطلق یا انفصال مطلق بوده و ملتزم شدن به آن ملتزم شدن به تعاریف درون متناقض است و اشکالات آن در مباحث سابق گذشت که جهت یادآوری خلاصه‌ای از آن مباحث را طرح می‌نماییم.

۱- اتصال مطلق بین صورت و تعلق

از آنجا که فرض ما این همانی بین صورت و تعلق است اثر و صورت باید نزد تعلق حاضر باشد و هیچ گونه جدایی چه به نحو فاصله مکانی و چه به صورت تأخر زمانی بین تعلق و اثر پذیرفته نیست چرا که در صورت بینونیت بین تعلق و اثر، این

همانی شکسته می شود که این بیان نتیجه ای بر بساطت و وحدت اتصالی اثر و ذات را در بر نخواهد داشت.

انفصال مطلق بین کیفیت شماره ۱ و کیفیت شماره ۲ در حرکت:

در حرکت کیفیت اول جای خود را به کیفیت دوم می دهد و صورتی جای صورت دیگر را می گیرد، در سیر و حرکت هر لحظه اثری نو و بروز و ظهوری جدید ملاحظه می گردد.

در صورت پذیرفتن برابری یک به یک بین تعلق و کیفیت هرگز در زمان دوم کیفیت شماره ۲ همراه با تعلق شماره یک نخواهد بود. کیفیت جدید شماره ۲ همراه تعلقی جدید می باشد چرا که تعلق شماره ۱ بجز صورت شماره ۱ صورت دیگری را نمی پذیرد. لذا روشن است که نتیجه این تحلیل چیزی جز انفصال مطلق بین کیفیت و تعلق شماره ۲ نمی باشد، پس ضرورتاً "باید تعلق، حاکم بر چگونگی ظهور و بروز خود باشد و کیفیت خود را خود معین نماید تا بتواند زمانی با کیفیت شماره ۱ و زمانی دیگر با کیفیت شماره ۲ و ... جمع شود.

بنابر این تعلق حاکم باید بتواند کیفیتهای مختلفی از خود بروز دهد که این امر جز به فاعلیت داشتن تعلق میسر نخواهد بود زیرا این فاعل است که می تواند صورتی را از خود خلع نموده و صورت دیگری را بر خود بپوشاند و هر لحظه خود را به گونه ای بنمایاند.

۱/۱/۲/۱) نفی محکومیت تعلق در تمامی مراتب

با توجه به مطالب مطرح شده هرگز نباید تعلق را محکوم صورت دانست زیرا تعلقی که محکوم صورت باشد دلیلی برای تغییر ندارد.

حال باید توجه داشت که در هر رتبه‌ای هر بیان و تفسیری که برابری تعلق با صورت را نتیجه دهد مانع حرکت خواهد بود، اعم از اینکه تعلق را در یک محدوده جزئی متعلق به صورت و وصف بدانیم یا اینکه اشکال را یک قدم عقب‌تر برده و تعلق به جریان و برنامه حرکت را طرح نماییم، چرا که منظور از جریان و برنامه چیزی جز توالی حالات متعدده نیست و تعلق به آن به معنای محکوم بودن فاعل به کیفیت‌های متوالی و متعاقب است و این چیزی جز همان محکومیت تعلق به اوصاف نیست.^۱

۱/۱/۳) ضرورت وجود فاعلیت در تعلق از دیدگاه ضرورت اضافه در

حرکت

اگر حرکت تعلق را از دیدگاه اضافه و توسعه ملاحظه نماییم ضرورت فاعلیت

۱- که با وحدت، مرکب را از بین برده و به انفصال مطلق می‌انجامد و یا منجر به وحدت تمامی اینها با هم و امتداد محض بین تعلقهای اول، دوم و ... می‌گردد که در هر صورت ثمره‌ای جز نفی حرکت ندارد طرح تعلق به «جهت» نیز مفسر حرکت نخواهد بود چرا که جهت معنایی جز تبدیل کردن مراتب مختلفه به یک واحد نمی‌باشد و این همان عکس گرفتن از جریان حرکت است که انتزاعی شدن زمان را نتیجه می‌دهد.

برای تفسیر حرکت در تعلق بسیار روشن تر می گردد.

یعنی اگر تعلق هیچ گونه فاعلیتی نداشته باشد، هیچ دلیلی برای پذیرش و ترکیب

با اضافه ای که برای تبدیل کیفیت شماره یک به کیفیت شماره ۲ ضروری است، وجود

ندارد. نه قسمت اول با اضافه ترکیب می شود و نه اضافه قسمت اول را می پذیرد.

۱/۱/۴) ضرورت فاعلیت با ملاحظه توسعه

پذیرش توسعه با قابلیت داشتن تعلق برای توسعه یافتن، قابل توجیه نیست

(پذیرش توسعه یعنی خروج از وضعیت و کیفیت سابق) زیرا اگر تعلق نسبت به وضع

سابق از بین برود و فاعلیتی هم نسبت به ورود به مرحله بعد نداشته باشد نتیجه ای جز

انفصال در حرکت را در پی نخواهد داشت.

پس تعلق و توسعه نیز فقط با فاعلیت قابل تفسیر است یعنی با بیان گذشته

اصطلاحاً "بایستی گفت که در اصالت فاعلیت قابلیت به نفع فاعلیت کنار رفته و

پذیرش نیز به فاعلیت تبدیل می شود، یعنی طرف تعلق (در فعلیت تعلقیه) حتی در

بحث توسعه و امر ثابت نیز نباید به گونه ای تفسیر و تعریف شود که تعلق به کیفیت را

نتیجه دهد.

۱/۱/۵) جمع بندی «اصالت فاعلیت»

بیان نهایی در این قسمت این است که دیگر علت و معلول و اثر و مؤثر نداریم،

بلکه فعل است و فاعل، و فاعل نیز بر کیف فعل خود حاکم و مسلط است. بنابراین دیگر در هیچ رتبه نباید فاعلیت را به نفع قانون و کیفیت کنار زد و به هیچ وجه نباید آن را تحت رابطه آورد چرا که بر اساس علیت به معنای تجریدی (یا قانونمند بودن) در قدم اول فاعلیت^۱ و در قدمهای بعد زمان و سپس مکان حذف شده و در نهایت نمی تواند هیچ مرتبه از تغایر را بپذیرد.

۱- اثبات فاعلیت با تکیه قدر متیقن از مذهب

ما در بحثهای فلسفی بر اساس قدر متیقنها حرکت می کنیم و متیقن از تمامی ادیان این است که انسان مکلف می باشد، می تواند طاعت و عصیان داشته باشد. حال اگر مطلق فاعلیت و تصرف و اختیار حذف شود، دیگر طاعت و عصیان بی معنی می گردد و در این صورت لزومی به ارسال رسل و بعث و اعطای ثواب و ... نخواهد بود، پس شکی نیست که حذف مطلق فاعلیت سازگار با تمام ادیان الهی نیست.

۱/۲) فاعلیت تعلقی

چنانکه گفته شد تعلق؛ تعلق فاعلی است، و این فاعل است که می تواند حرکت را پذیرا باشد و تنها با فاعلیت است که می توان حرکت را توصیف نمود. حال متعرض این مطلب می شویم که فاعلیت مخلوق هرگز جدای از تعلق نخواهد بود یعنی متقوم به تعلق می باشد.

۱/۲/۱) اثبات تعلق در فاعلیت به ضرورت تبعیت و نیازمندی

۱/۲/۱/۱) فاعل علی الاطلاق

فاعلیت را در دو مرتبه می توان ملاحظه نمود، اول فاعلیتی که هیچ گونه حرکت و تبعیت در آن راه نداشته و هیچ گونه نقصی در او متصور نیست تا اضافه ای را بپذیرد و به کمال برسد، چنین فاعلی اطلاق در وجود و اطلاق در فاعلیت دارد. این نحوه از فاعلیت منحصر به وجود مطلق و ذات مقدس حضرت باری تعالی است چرا که ساحت قدس ربوبی از هرگونه نقصی مبری است و او خود موجد حرکت و خالق همه مخلوقات

و معطی تمامی خیرات است.

۱/۲/۱/۲) فاعل تابع

دیگر فاعلیتی که علی‌الاطلاق نیست، و حد و مرز داشته و متحرک است، در کنه فاعلیت او اشتداد و توسعه و نیازمندی^۱ نهفته است. هیچ فاعلی در ممکنات وجود ندارد که به یک نحو فاعلیتش محکوم نباشد چون هیچ مخلوقی وجود ندارد که نیازمند نباشد. بنابر این در کنه فاعلیت فاعل مخلوق، تبعیت اخذ شده و این تبعیت تنها با طلب و تعلق قابل تفسیر است، چرا که تعلق به دلیل مخلوق بودن، وقتی مجبور به تبعیت است که با فاعلیت قابل جمع نباشد، واضح است که نه تعلق را بدون فاعلیت می‌توان ملاحظه نمود و نه فاعلیت منهای تعلق قابل لحاظ است، زیرا تمامی اشکالات وارده بر ملاحظه تعلق منحا از فاعلیت، بر ملاحظه فاعلیت منهای تعلق وارد است. که این نگرش (ملاحظه فاعلیت منهای تعلق) برخاسته از دیدگاهی است که فاعلیت را در رتبه مخلوق، مطلق فرض می‌نماید.

در نگرش تجریدی، فاعل به عنوان موجودی مطرح می‌شود که مقهور هیچ عاملی نیست. بر این اساس گفته می‌شود که فاعل اگر فاعل است ضرورتاً باید در فعل خود مستقل می‌باشد و نمی‌تواند مقید به هیچ قانون و ضابطه‌ای باشد.

۱- نیازمندی یعنی محکومیت و تبعیت بنابر این از شخص شخیص و نفس نفیس حضرت نبی اکرم (ص) گرفته تا سایر موجودات همه نسبت به فاعلیت حضرت حق محکوم و تابع می‌باشند.

چرا که فاعل یعنی قاهر و با مقهور بودن سازگاری ندارد و تابع یعنی موجودی که محکوم علیت است و به لازمه ذات خود عمل می‌کند و هیچ گاه او را قدرت تخلف نبوده و هرگز با حاکمیت قابل جمع نمی‌باشد.

بنابر این در اینجا تبعیت فاعل را باید به گونه‌ای تفسیر نمود که با حاکم بودنش قابل جمع باشد. فاعل باید در حین فاعلیت تابع باشد و این تحلیل جز با تعلقی معنا کردن فاعل قابل تفسیر نیست.

فاعلیت تعلقی به این معنا است که فاعل به تبعیت از دیگری متصرف است (و نه به نفس خودش) یعنی با تعلق، متصرف است، فاعلیت تبعی یعنی فاعلیت تعلقی، صدور فعل بدون مطلق تعلق از فاعلی که ذاتاً عاجز و محدود و نیازمند است محال است. زیرا مانند فاعل بی‌نیاز و مطلق عمل کردن، از مخلوق محدود نیازمند ساخته نیست.

۱/۲/۲ اثبات تعلق در فاعلیت به ضرورت حرکت و توسعه:

چنانکه گفته شد حرکت و توسعه از هیچ فاعلی جز فاعل علی‌الاطلاق (حضرت حق جلّت عظمته) قابل سلب نیست، یعنی لحاظ فاعل محدود با لحاظ حرکت و توسعه همراه است زیرا فاعلیت در فاعل مخلوق به ایجاد حرکت نیست بلکه به دگرگون شدن کنه فاعلیتش است که می‌تواند فاعلیت کند. لذا تصور ثبات در ذات فاعل مخلوق صرفاً یک تصویری انتزاعی از فاعلیت است که با هیچ اصل غیر قابل انکاری نمی‌سازد. حال

اگر بنا شد که خود فاعل توسعه را بپذیرد بدین معنی است که خودش شدیدتر شده باشد. یعنی قبل از اینکه نفوذ و تصرفش در خارج توسعه یابد باید درونش شدیدتر شده باشد و شدیدتر شدن ذات فاعلیت به اضافه و امداد از غیر و بیرون خود ممکن می‌گردد. چرا که فاعل، شدت مرحله دوم را در خود دارا نیست تا به خود اعطا کند. (فاقد شیء چگونه می‌تواند معطی شیء باشد؟)

حال اگر این فاعل نسبت به امداد و افاضه و اضافه بیرونی، هیچ کشش و تعلقی نداشته باشد، یعنی نسبت به پذیرش این اضافه، تابع نباشد هرگز با این اضافه ترکیب نخواهد شد. باید فاعل نسبت به این اضافه مجبور^۱ و تابع فرض شود یعنی در کنه فاعلیتش نسبت به پذیرش اضافه مقید باشد به عبارت واضح‌تر با حذف تعلق فاعل دیگر قدرتی برای صدور فعل نخواهد داشت، چرا که صدور فعل از فاعل همراه با بسط نفوذ وی در خارج توأم است و بسط نفوذ در خارج به شدیدتر شدن اصل قدرت فاعل بستگی دارد و شدیدتر شدن وی نیز، جز به اعطاء از خارج ممکن نمی‌باشد. و فاعل باید نسبت به این اعطا کشش و تعلق و طلب داشته باشد.

۱/۲/۳ اثبات تعلق به ضرورت وجود مقصد در فاعل

فاعلیت بدون مطلق تعلق وجود ندارد، چون نمی‌توان فاعلی را تصور کرد که

۱ - مجبور بودن در مرتبه پذیرش توسعه به معنای مجبور بودن به اصل حرکت است لذا با فاعلیت که تعیین کننده کیف نفوذ است منافاتی ندارد.

فعلی از او صادر شود اما در این صدور فعل هیچ غرضی نداشته باشد و هیچ هدفی را دنبال نکند، صدور فعل بدون هیچ گونه قصد و غرض در صورتی ممکن است که فاعل به لازمه ذات خود عمل کند، و لازمه ذات او را مجبور به این عمل خاص نماید که در این صورت هر چند قصد و غرضی ندارد اما این فعل با فاعلش به گونه ای متحد است که دیگر لقب صدور فعل از فاعل برداشته می شود. آن اثر و مؤثر است نه فعل و فاعل ...

۱/۳) معنای اجمالی فاعلیت

۱/۳/۱) تفسیر فاعلیت به فاعلیت

چنانکه گفته شد فاعلیت و تعلق متقوم به هم هستند و تعلق نیز به معنای عمل طبق قانون نبوده و علت در هیچ رتبه‌ای حاکم نیست و طرف تعلق نیز در هیچ رتبه، کیفیت و صورت نمی‌باشد. حال باید دقت داشت که سایر روابط، اوصاف و به عبارت دقیق‌تر مناسبات بر اساس همین فاعلیت معنی شود و در هیچ رتبه‌ای کیفیت و ماهیت حاکم بر فاعلیت نگردد. حتی طرف تعلق فاعل نیز با فاعلیتی بالاتر و فاعل متمسک به او تعریف شود، چرا که فاعل اگر در هر رتبه‌ای متعلق به شکل خاص، قانون خاص و یا هر چیز دیگری به جز فاعل باشد، با اصل فاعلیش منافات دارد.

پس نتیجه مهم بحث این است که دیگر صحبت از کیفیت حرکت، مکانیزم فاعلیت و موضوعاتی از این قبیل بی‌مورد است، چرا که بیان چگونگی فاعلیت، همان حاکم کردن کیفیت بر فاعلیت می‌باشد که اشکالات آن قبل از این گذشت.

۱/۳/۲) نفی حیرت و بی‌هویتی در فاعلیت

اگر طرح شود که تعلق به فاعلیت و اخذ نکردن هیچ رتبه‌ای از کیفیت در تعریف

فاعلیت منجر به هرج و مرج و بی‌قاعدگی و ابهام و سرگردانی خود فاعل می‌گردد، در پاسخ باید گفت که اصالت فاعلیت هیچ‌گاه به معنای نفی کیفیت در همه مراتب نیست بلکه با توجه به اصالت فاعلیت، دیگر نمی‌توان کیفیت را به عنوان حد اولیه و اصل در تعاریف و توصیفات مطرح نمود و این فاعلیت است که محور توصیفات و اصل در تعاریف و از جمله خود کیفیت می‌باشد.

و سرگردانی فاعل نیز در جایی وجود دارد که طرف فاعل، فاعل معین و مشخص نباشد زیرا سرگردانی و حیرت را وقتی می‌توان به فاعل نسبت داد که طرف فاعلیت مشخص نبوده و لذا فاعل نتواند تعیین اولویت نموده و جهت حرکت خود را مشخص نماید. اما اگر به مولایی خاص تعلق یافت در همه مراتب فاعلیتش جهت خاصی پیدا می‌نماید و به این ترتیب فاعلیتش تشخیص می‌یابد.

۱/۳/۳) تقسیم فاعلیت

حکومت فاعلیت بر کیف ربط و چگونگی صورت خود، در دو رتبه قابل تصور است: ۱- حکومت بر روابط درونی خود ۲- حکومت بر روابط بیرونی. اگر فاعلی فقط مرتبه اول از حاکمیت را دارا باشد، فاعلیتش تبعی محض خواهد بود که به تبع تصرف فاعل بالاتر روابط درونی‌اش را با خواست فاعل بالاتر هماهنگ می‌کند.

معنای حکومت بر روابط بیرونی این است که فاعل توانایی بالا بردن یا پایین

آوردن رتبه خود را نسبت به فاعلهای دیگر داشته باشد. به عبارت دیگر فاعلیت نمودن الهی و ملکوتی برای او معنی داشته باشد. این ویژگی انسان نیز به لحاظ ظرفیت خاص خودش می باشد که می تواند در هر رتبه اینگونه عمل نماید.

پس فاعل در فاعلیتش در یک رتبه حتماً تبعی و در رتبه دیگر تصرفی است و فاعل تصرفی نیز می تواند الهی یا حیوانی فاعلیت نماید. و خلاصه اینکه هیچ فاعلی از نحوه ای از تبعیت و تعلق نمی تواند خارج باشد.

۱/۳/۴) خارج بودن «خالق» از «حد اولیه»

در اینجا مطلب مهمی که باید نسبت به آن کمال دقت را داشت این است که نظام خلقت و ممکنات را نبایستی به گونه ای توصیف کرد که خدای متعال هم در آن گنجانده شود به این معنا که در ابتدا توصیف گردد و سپس پرستیده شود. زیرا این نحوه خداپرستی شکل پیچیده تری از بت پرستی زمان جاهلیت است، نهایت در اینجا بت ساخته شده از چوب و خرما و ... نمی باشد، بلکه بتی است که تار و پود آن از توصیفات و تصورات و تمثیلات می باشد. اینکه در رتبه اول خالصیت خدا در ذهن تراشیده شود و سپس علم و قدرتش ضمیمه گردد و سپس این موجود ذهنی برای پرستیده شدن و معبود واقع شدن معرفی گردد، هرگز شیوه صحیحی نمی باشد چرا که خدای متعال قابل توصیف ذهنی (یعنی تشبیه) نیست، خدای متعال را باید تنزیه کرد و عبادت به معنای صحیح آن هرگز متوقف به این صورت ذهنی نمی باشد. لذا برای توصیف مخلوق و ارائه

حد اولیه نباید مفاهیم را آنچنان عام مطرح نمود که خالق لامکان را هم در بر بگیرد
هرچند این مفهوم، فاعلیت باشد.

موضوع مورد مطالعه و قابل درک ما فاعل توسعه یاب، محدود و مخلوق می باشد
و روشن است که حد اولیه ای که برای شناسایی این نظام ارائه می گردد هرگز خالق را
نمی پوشاند.

حرکت و توسعه، صفت فاعل مخلوق است. البته فاعلیت حضرت حق از
اینگونه فاعلیت، تنزیه می شود. مطرح نمودن وجوب بالذات و عدم تأثیر پذیری و عدم
تغییر، مربوط به وجودی است که در همه جهات مطلق است اگر این امر معنایی غیر از
تنزیه حضرت حق (از ساخته ها و پرداخته های ما) را داشته باشد، تشبیه می باشد که
یقیناً باطل است.

تنزیه خالق به این معنی است که می گوییم اضافه و نقصان وصف مخلوق است
نه وصف خالق. خدای متعال غنی و حمید است، بی نیازی خاص مقام عز ربوبی است و
همه محتاج ذات اقدسش می باشند (لم یلد و لم یولد و لم یکن له كفوا" احد)

۱/۴) تبعیت در فاعلیت

۱/۴/۱) تفسیر فاعل تعلق به فاعل تبعی

چنانچه ذکر شد تعلق به مولی از هیچ فاعلی قابل حذف نمی باشد و اصل بودن حرکت در مخلوق به تعلق و فاعلیت معنی گردیده یعنی فاعل، زمانی که تصرف می کند، تعلق و تبعیت از او جداشدنی نیست، حال باید توجه داشت که این احتیاج نباید ثابت معنی گردد، چرا که اگر ثابت معنی شود باز ساکن گردیده و فاعلیت و حرکت از او حذف خواهد شد؛ بلکه باید تبعیت و احتیاجش به اعطای فاعل مافوق به او و به عبارت دقیق تر به توسعه فاعلیت فاعل بالاتر در فاعلیت خودش تفسیر گردد، و خواستن و طلب توسعه، همان معنای پرستش است که ضروری مخلوق است و ضرورتاً باید در کنه حدّ اولیه اخذ شود.^۱

بنابر این مفهوم فاعل تبعی در دستگاه فاعلیت، حاصل تصرف در دو مفهوم انتزاعی فاعلیت و تبعیت می باشد، یعنی در کنه مفهوم فاعلیت، تبعیت و در کنه معنی و مفهوم تبعیت، فاعلیت اخذ شده است؛ مثل مفهوم وحدت ترکیبی که با تصرف در دو

۱- پس در جوهره فاعلیت در هر رتبه ای که باشد حتی در رتبه حضرت نبی اکرم (ص) تعلق به غیر خود، اخذ شده و فاعلیت «معلقه» به «عزّ قدسک» بوده و تبعی می باشد.

مفهوم انتزاعی وحدت و کثرت ارائه شد.

۱/۴/۲ اصل بودن در تصرف و فاعلیت

از آنچه که گذشت به خوبی روشن می شود که فاعل در تصرف خود مستقل نبوده و به واسطه تبعیت و تعلقش به مولی است که متصرف می باشد.

اصل بودن تبعیت در فاعلهای تبعی محض واضح و روشن است چرا که فاعل تبعی محض هیچ گونه تصرفی جدای از خواسته و اراده فاعل تصرفی ندارد و فقط خودش را با فاعل تصرفی هماهنگ می کند، البته این هماهنگی بدون فاعلیت امکان پذیر نیست، چرا که حذف مطلق فاعلیت برابر با حذف حرکت است.

در مورد فاعلهای تصرفی چنانکه بیان گردید، بسط نفوذ آنها در خارج به تبع شدیدتر شدن خود است، یعنی شدیدتر شدن و توسعه خود، مقدم بر بسط نفوذشان در خارج می باشد، فاعل به سبب تعلق به مولا است که متصرف است یعنی در ابتدا به فاعلیت خود در تعلق به مولا شدیدتر شده و مرتبه بالاتری از تعلق را طلب می نماید و سپس متناسب با مرتبه تعلق خود بسط نفوذ و تصرف پیدا می کند، بنابر این تبعیتش اصل در تصرفش می باشد.

۱/۴/۳ مقدم بودن اضافه بر فاعلیت

چنانکه بیان شد، تبعیت اصل در تصرف فاعل است، حال باید به این نکته توجه

داشت که تعلق و تبعیت از مولی بدون افاضه و عنایت حضرتش امری ناشدنی است، با عنایت او است که تبعیت واقع می‌شود، فاعل با رحمت بی‌انتهای و افاضه‌ی دایم التزاید حضرت حق است که تعلقش در زمان دوم به مولی شدیدتر می‌گردد و می‌تواند با شدت بیشتری توسعه‌ی فاعلیت مولی را در فاعلیت خود درخواست نماید. حرکت توسعه‌ای یا همان پرستش حرکتی است که با حول و قوه‌ی او ایجاد می‌گردد و با افاضه‌ی قدرت از ناحیه‌ی حضرت حق، بنده می‌تواند یا الله بگوید. یعنی نصرت الهی و توفیق من الله مقدم بر عبارت عبد واقع می‌شود.

به اصطلاح دقیق علمی گفته می‌شود زمان توسعه مقدم بر زمان تبعیت است و قبلاً نیز مطرح گردید که تبعیت مقدم بر تصرف است.^۱

خلاصه اینکه فاعل تصرفی در هر رتبه‌ای که قرار گرفته باشد حین تصرف به توسعه فاعلیت مولی در خودش تعلق دارد، یعنی حین تصرف تابع می‌باشد.

۱- حتی نبی اکرم (ص) که در بین مخلوقات از مرتبه‌ی اعظم برخوردار است نیز به میزان سعه‌ی وجودی‌اش خدا به ایشان عطا فرموده نسبت به ذات کبریایی حضرت حق محتاج و فقیر می‌باشد و کمال ابتهاج او نیز به تقرب بیشتر به ذات باری تعالی است، لذا در مناجات شعبانیه عرض می‌کند که: «بنور عزک الابهج لاکون لک عارفا و عن سواک منحرفا»

البته صحبتی را که معصوم (ع) به حضرت حق جل و علا می‌نماید با آنچه که دیگران به لسان جاری می‌کنند تفاوت بسیار دارد و اگر روزی غیر معصوم نیز چنین کلامی را به لسان خود جاری کند «به نور عزک الابهج» در رتبه‌ی خود این تقرب به «فناء در معصومین» صورت می‌گیرد، ما باید به معصوم (ع) خطاب کنیم «اللهم صل علی محمد و آله کلمة نورک».

۱/۴/۴ وجود تبعیت از «مولی» در جمیع مراتب فاعلیت اعم از الهی یا

حیوانی

مطرح گردید که فاعل تصرفی نسبت به احتیاجش محکوم فاعل غنی می باشد نکته ای که باید نسبت به آن دقت داشت این است که متعلق این علاقه اگر به هر صورت بازگشت به کیفیت ثابتی نماید، موجب سکون و مانع حرکت و توسعه می گردد.

فاعل به کیفیت محتاج نمی باشد، بلکه به فاعلیت غیر در فاعلیت خودش نیازمند است و محور تصرفاتش، تبعیت از فاعل بالاتر می باشد، در حقیقت فاعل بالاتر به منزله محوری است که این فاعل با تکیه بر او تصرف می کند.

تبعیت از مولی به این معنی ضروری تمامی فاعل ها می باشد، حتی فاعلهایی که عصیان می نمایند نیز به این معنی تبعی هستند، چرا که این افراد نیز طلب توسعه دارند (به ضرورت حرکت و فاعلیت تبعی) اما کیفیت این طلب را حیوانی قرار داده اند، فاعل عاصی می خواهد مانند حیوانات یا پایین تر از آنها، مجرای فیض قرار گیرد.

آیه شریفه نیز می فرماید کلاً "نمّء هؤلأء وهؤلأء هر کس رو به آخرت نماید و آخرت را بخواهد به او عطا می شود و هر کس رو به دنیا آورد و توسعه خودش را در کیفیت ماده پرستی درخواست نماید به او نیز عطا می نمایند، یعنی متناسب با تبعیتی که دارد جایگاه او مشخص می گردد و متناسب با جایگاهش قدرت تصرف پیدا کرده و در این صورت دنیا به نسبت تحت تسخیر او قرار می گیرد و او دنیا و مظاهر آن یعنی خورد و

خوراک و پوشاک و ابزار زندگی و تکنولوژی و کلیه لذائد دنیوی را واسطه در تبعیت از مولی قرار می‌دهد.

بنابر این تعلق به مولی و تبعیت از مولی، برای تمامی فاعلیتها امری ضروری است و کیفیت این تعلق به دست خود فاعل است، می‌تواند دنیا پرستی را انتخاب کرده و تا مرتبه اول از حیوان خود را پست و زبون نماید و نیز می‌تواند با پرستش ملکوتی و مافوق آن از منزلت ملائک عبور کرده و در مقام علین خدا را بپرستد و همین امری است که مانع پیدایش شبهه جبر می‌گردد چرا که تعیین کیفیت تبعیت به دست خود فاعل است.

۱/۴/۵) تقوم فاعلیت به تبعیت

از آنچه که بیان گردید روشن شد که فاعلیت و تبعیت به یکدیگر متقومند و هرگز یکی جدای از دیگری یافت نخواهد شد.

اگر بخواهند موجودی خلق کنند که صرفاً "تابع باشد امری ناشدنی است، چرا که تبعیت بدون فاعلیت به حاکمیت علیت تجریدی منجر می‌شود، و نیز اگر بخواهند متصرفی خلق کنند که هیچ گونه تبعیتی نداشته باشد نیز امری ناممکن است به دلیل اینکه فاعل متصرف یعنی فاعل توسعه یاب و توسعه و حرکت، بدون تبعیت و تعلق، ناممکن است.

پس فاعل مخلوق می‌بایست در حین فاعلیتش تبعیت داشته باشد و در تبعیتش

نیز باید فاعل باشد نه قابل محض.

فاعل تصرفی چون عابد است متصرف می باشد و به جهت همین عابد بودنش در

عبادت خود، فاعلیت دارد یعنی مناسبات مرتبه عبادتش را خودش معین می نماید.

۱/۵) نظام فاعلیت (فاعلیت ترکیبی)

۱/۵/۱) نفی برابری فاعلها

وجود فاعل تبعی در تحت فاعلیت تصرفی به جهت کامل شدن نظام فاعلیت، ضروری و لازم می‌باشد، زیرا بدون وجود فاعلهای تبعی، فاعلهای تصرفی به صورت بریده و جدا در کنار هم قرار گرفته و هیچ گونه ارتباطی با یکدیگر نخواهد داشت. هر چند که فاعلها متعلق به فاعل بالاتر باشند، اما قدرت و فاعلیت فاعل تصرفی بدون وجود فاعل تبعی، قدرت جریان در مادون خود را ندارد. لذا می‌توان گفت: بدون وجود فاعل تبعی، فاعلیت تقومی تحقق نمی‌یابد.

بنابر این باید بین ظرفیت فاعلها در نظام، اختلاف وجود داشته باشد، زیرا در صورت تساوی ظرفیتها نظام فاعلیت پدید نمی‌آید، چرا که اختلاف بین اجزاء نظام ضروری است.

۱/۵/۲) تقوم فاعلها به هم

فاعلیت انسان با فاعلیت دیگر فاعلها در یک نظام وحدت دارد، اما این وحدت

نظام فاعلیت مانع از فاعلیت او نیست.

با وجود این ارتباط و اتحاد، فاعلیت انسان توسعه داشته و در توسعه نظام نیز سهیم است. وحدت انسان در منزلت خودش به گونه‌ای است که او از دیگران و دیگران از او غایب و منفصل نیستند. بدین صورت که در فاعلیت ترکیبی، نظام فاعلیت است که تصرف می‌نماید نه یک فاعل جدای از بقیه، کانه یک قدرت و یک فاعلیت تبعی محض به دست فاعل تصرفی می‌افتد که آن را به فاعلهایی که تابع او هستند منتقل می‌کند و به همین صورت دست به دست به فاعلهای دیگر منتقل می‌گردد و لذا در روایت شریف می‌فرماید: *من سن سنة حسن فله اجر من عمل بها* و همچنین در تعلق به فاعلیت حضرت حق و ایجاد از ناحیه ذات باری تعالی، حرکت زمانی و مکانی تواما قابل ملاحظه است، یعنی فاعلیت ترکیبی در درون مجموعه وجود دارد. بنابر این فاعلیت، خودش به نفسها متقوم به فاعلیت غیر است و فاعلیت غیر نیز متقوم به فاعلیت این است و نتیجه آنکه نظام فاعلیت اصل است.

۱/۵/۳ جمع بین فاعلیت عبد و فاعلیت مولا (بالاستقلال، بالافاضه)

۱- فاعلیت بالاستقلال، ۲- فاعلیت بالافاضه.

۱/۵/۳/۱ فاعلیت بالاستقلال

که مخصوص حضرت حق جلّت عظمته بوده و مربوط به دیگر فاعلها نیست، در این نوع از فاعلیت تقوم راه ندارد، او مستقلاً" به رحمت خودش ایجاد می فرماید، همه محتاج اویند و او غنی عن العالمین است و محتاج عبادت هیچ کس در هیچ رتبه‌ای نبوده و نیست و مرتباً" انعام می فرماید. یعنی اصل فیض و مبداء فیض خدای متعال است، و در فیاض بودنش مستقل و مطلق می باشد، پس در مرتبه خلق، فاعلیت حضرت حق بالاستقلال است و هیچ تقومی به فاعلیت غیر ندارد.

۱/۵/۳/۲ فاعلیت بالافاضه

که مربوط به سایر فاعلها در نظام فاعلیت است که به عنایت و افاضه حضرت حق فاعلیت دارند.

بنابر این فاعل بالافاضه که مخلوق حضرت حق است، خود نیز موجد می باشد، اما موجد بودنش به اذن و افاضه مولا است. با این بیان از نظام فاعلیت روشن می گردد که از موضع کل که به نظام توجه شود، مشیت حضرت حق در همه کیفیتها حضور داشته و افاضه او در همه نظام جاری است، یعنی داریم در حال ایجاد دائم التزاید است، به

خلاف دیگر فاعلها که صرفاً" طریقت دارند، و در طریقت خود

فاعل هستند، به عبارت دیگر تصرفات بقیه فاعلها در زمان و مکان فاعل مادون آنها مؤثر است، اما در این تأثیر، مستقل نبوده و صرفاً" می توانند آنچه را که به آنها اعطا شده (کم یا زیاد) به دیگری برسانند، یعنی در رساندن افاضه مولا به دیگران مجرای فیض می باشند.

خدای متعال نظام ولایت را خلق فرموده و به انسان اختیار داده است، اما هیچ گاه این ولایت و اختیار چیزی هم عرض اراده و مشیت حضرت حق نمی باشد، تا این سوال پیش آید که نتیجه ترکیب این دو فاعلیت چیست؟ یعنی میدانی که برای فاعلیت فاعل مخلوق و بالافاضه باز می شود به اندازه ای نیست که سرخ امور عالم از دست خدای متعال خارج شود. حضرت حق، نظام فاعلیت را خلق فرموده، اما فاعلیت او در ایجاد عالم یک طرفه محض است، به عبارت دیگر خلق نظام فاعلیت مانع از فاعلیت حضرت حق نمی باشد و می تواند با فاعلیت بالاستقلال خود نظامهای اجتماعی و حتی تمدنهای باسابقه را به هم ریخته و نظامی دیگر جایگزین آنها نماید و نمونه این موارد به روایت قرآن کریم در امم^۱ سابق اتفاق افتاده است. بنابراین نتیجه می گیریم که بر اساس فاعلیت ترکیبی، ایجاد شی، حاصل سفارش عبد و مشیت مولا است، صحیح است

۱- قوم نوح گناه کرد و عذاب خداوند بر آنها نازل شد، به گونه ای که طوفان به جز معدودی از اطرافیان نوح را غرق کرد. این قبیل موارد را قرآن زیاد نقل فرموده و در کنار آن آورده است که «هر جا اراده کرده ایم، ظالمین را اخذ کردیم، و اجل هر امتی که فرا رسید امت دیگری را جایگزین آنها نمودیم».

بگوییم آن چیزی که ایجاد می‌شود، نسبت بین خواست مولا و عبد است، در این صورت نمی‌توان مشیت مولا را مستقل از مشیت عبد و مشیت عبد را مستقل از مشیت مولا دانست بلکه در نسبت بین این دو است که شی ایجاد می‌شود.

۱/۵/۴ حفظ فاعلیت عبد

در این بیان برای تبیین حرکت اشتدادی در خود فاعلیت هم باید از مبانی فاعلیت کمک جست.

در تحلیل توسعه فاعل باید رابطه دو فاعل حاکم را ملاحظه نمود. فاعل اول عبد است که در تعیین منزلت و جایگاه حیوانی و یا ملکوتی خود دارای فاعلیت، و حکومت می‌باشد، فاعل دوم مولا است که در اعطای توسعه به عبد، دارای فاعلیت و حکومت می‌باشد و تحقق توسعه در عبد حاصل این دو فاعلیت یا این دو حاکمیت است.

پس بر مبنای فاعلیت نظام حاکمیت و فاعلیت مطرح است و تناسبات فاعلیت، مطلب را تمام می‌کند و جایی برای محکومیت نیست، در بحث فاعل تبعی و تصرفی بیان شد که قابلیت محض جدای از فاعلیت امکان ندارد، چرا که قابلیت بدون فاعلیت با حذف فاعلیت برابر است. لذا در بحث توسعه هم نباید قابلیت را تجریدی ملاحظه نمود یعنی هیچ گاه قابلیت جدای از فاعلیت قابل تصور و ترسیم نیست.

(۲) نظام فاعلیت

«فهرست»

۲) نظام فاعلیت

۲/۱) توصیف اثباتی فاعلیت

۲/۱/۱) تفسیر فاعلیت به ایجاد

۲/۱/۱/۱) موجد بودن فاعل به ضرورت در حفظ فاعلیت

۲/۱/۱/۲) موجد بودن فاعل به ضرورت مکلف بودن

۲/۱/۱/۳) موجد بودن فاعل و عدم تعدد در خالقیت

۲/۱/۲) عدم امکان توصیف مکانیزم ایجاد

۲/۱/۳) سه احتمال در فاعلیت فاعل (ایجاد منزلت، کیفیت و قدرت)

۲/۱/۴) تقوم در اصل فاعلیت

(۲/۱/۴/۱) فاعلیت بالا استقلال

(۲/۱/۴/۲) فاعلیت با التفویض

(۲/۱/۴/۳) فاعلیت بالا فاضله

(۲/۱/۴/۳/۱) فاعلیت بالا فاضله فاعلیت متقوم

(۲/۱/۴/۳/۲) محوریت فاعلیت حضرت حق و معصومین

در تقوم

(۲/۱/۵) مفهوم جدید از فاعلیت (تولی و ولایت)

(۲/۱/۶) سهم تأثیر فاعلیتها (نظام ولایت)

(۲/۲) مراتب ولایت

(۲/۲/۱) فاعلیت محوری

(۲/۲/۱/۱) عدم تعدد محور

(۲/۲/۱/۲) اصلی بودن محور در سهم تأثیر

(۲/۲/۱/۳) خلق عباد به تبع محور

(۲/۲/۱/۳/۱) طریق پرستش

(۲/۲/۲) فاعلیت تصرفی

(۲/۲/۲/۱) فاعلیت در کیفیت و منزلت

(۲/۲/۲/۲) تعلق فاعل تصرفی به فاعل تبعی محض برای

تصرف در آن

۲/۲/۳) فاعلیت تبعی محض

۲/۳) نظام ولایت اصل در پیدایش تمامی امور

(۲) نظام ولایت

(۲/۱) توصیف اثباتی فاعلیت (ولایت و تولی)

در توصیف مبنای ولایت تا کنون در دو سطح، مباحثی مطرح گردید در سطح اول وجود تعلق متقوم به فاعلیت و فاعلیت متقوم به تعلق اثبات گردید و در سطح دوم نظام فاعلیت به صورت اجمال توصیف شد در سطح سوم از بحث با روشن تر شدن حد اولیه تعریف اثباتی از فاعلیت و نظام فاعلیت، تفصیل بیشتری می یابد. پس باید ابتدا به توصیف اثباتی از فاعلیت پرداخت.

در تعاریف دوره اثباتی توجه به این اصل ضروری است که همه مفاهیم باید بر اساس فاعلیت توصیف گردد. که مفهوم فاعلیت نیز از این قاعده مستثنی نمی باشد. بنابر این باید فاعلیت را نیز به فاعلیت و نه به علیت تفسیر نمود. لذا آن چیزی که منزلت فاعلها را در سرپرستی نسبت به مادون معین می نماید میزان چگونگی

سرسپاری و عهده سپاری و واگذاری فاعلیت خود به خدای متعال و اولیاء الهی می باشد.

۲/۱/۱) تفسیر فاعلیت به ایجاد

به خلاف مراحل قبلی بحث که فاعل به معنی اثرگذار و موثر در تعیین کیفیت بندگی و تبعیت معنی می شد در این مرحله، فاعلیت به ایجاد معنی می شود. فاعل به معنای موجد است. یعنی آنکه قدرت ایجاد دارد.

قبلاً بیان می شد که فاعلیت کیفیت مورد نظر خود را سفارش می دهد و مولا متناسب با مشیت خود کیفیتی را انتخاب کرده و آن را ایجاد می کند، لذا بنا به بیان قبل فاعل در تعیین کیفیت سهیم بود، ولی در ایجاد سهمی نداشت. اما در تعریف اثباتی فاعلیت بر مبنای ولایت، فاعل علاوه بر توانی که در تعیین کیفیت برای او گفته شد در مراتب مختلف ایجاد نیز با فاعلیت مولا سهیم است، چرا که در غیر این صورت، اولاً با فاعلیت او، ثانیاً با حرکت و ثالثاً با تکلیف سازگاری ندارد.

۲/۱/۱/۱) موجد بودن فاعل به ضرورت «حفظ فاعلیت»

موجد نبودن با فاعلیت داشتن فاعل منافات دارد. چون فاعلیت به معنای توسعه نفوذ فاعل است و این امر تنها در صورت موجد بودن او محقق می باشد، به عبارت دیگر اگر فاعل است حتماً در تعیین کیفیت دارای نسبت تأثیر می باشد و همین امر بدین معنی است که فاعل در شدن یعنی ایجاد، سهیم است.

۲/۱/۱/۲) موجد بودن فاعل به ضرورت امکان یافتن حرکت

موجد نبودن فاعل با حرکت داری او هم منافات دارد، زیرا اگر فاعل مرتبه‌ای از شدن و ایجاد را دارا نباشد، بدین معناست که تصرفی در کون و حرکتی در خارج واقع نشده است، اعم از اینکه فاعل در رتبه وجه‌الطلب یا در مرتبه دیگری از فاعلیت باشد. پس اگر از یک طرف حرکت و از طرف دیگر فاعلیت ضروری است بنابر این فاعلیت باید به /ایجاد معنا شود.

همین که فاعل وجه و سمت حرکت خود را از این طرف به آن طرف برمی‌گرداند تغییر در او واقع شده است که خودش در ایجاد آن تغییر، فاعلیت دارد، و این فاعلیت ایجاد‌ی تا مرتبه فعل و معلوم و موجودی که ایجاد شده است کشید شده و امتداد دارد.

۲/۱/۱/۳) موجد بودن فاعل به ضرورت «مکلف بودن» فاعل

در قدم سوم موجد نبودن فاعل با مکلف بودن او نیز منافات دارد. چرا که سلب ایجاد در همه مراتب از فاعل، برابر با سلب مسئولیت و تکلیف است که این مطلب با قدر متیقن از تمامی مذاهب و ادیان مخالفت دارد. بنابر این تا مسئولیت وجود دارد ایجاد نیز باید باشد.

۲/۱/۱/۴) موجد بودن فاعل و عدم تعدد در خالقیت

بعد از اثبات موجد بودن فاعل (به سه دلیل فوق) باید این شبهه را پاسخ گفت که مگر ممکن است کسی جز خدای متعال خالق باشد؟ زیرا تصرف در کون (به معنای ایجاد قدرت و کیفیت آن) مساوی ایجاد و خلق است و این فقط مربوط به حضرت حق می باشد. به عبارت دیگر اگر خدای متعال بخواهد مخلوقی خلق کند که فاعلیت در ایجاد داشته باشد بدان معناست که در محدوده ایجاد او تصرف ننماید، یعنی فاعل بالتفویض، خلق فرموده باشد، فاعلی که از تحت فاعلیت ربوبی خارج است، و این امری است محال.

این اشکال به ظاهر قوی، حاصل نگرش تجریدی به مسئله است که پاسخ آن در مطالب فوق الذکر تلویحا بیان گردید، که اگر مطلق تصرف در شدن و ایجاد را منحصر به حضرت حق بدانیم و برای فاعل مخلوق هیچ مرتبه‌ای از ایجاد، (نه در ایجاد کیفیت، نه در ایجاد منزلت، و نه در قدرت) را قائل نباشیم، این امر در ابتدا منجر به سلب فاعلیت مخلوق و نفی حرکت از آن، و در نهایت فاعلیت حضرت حق می گردد، که قطعاً هیچ کس ملتزم به لزوم آن نیست و اساساً همین نگرش به فاعلیت است که قائل به تشان مخلوقات نسبت به حضرت حق شده و برای تفسیر فاعلیت خالق امکان تفسیر فاعلیت مخلوق را از آن سلب می نماید، اما بنابر مبنای فاعلیت و با توجه به توضیحات ارائه شده در زمینه تقوم فاعلیت عبد و مولا و همچنین توضیحاتی که در عنوان بعدی همین

قسمت خواهد آمد هیچ مانعی ندارد که حضرت حق فاعل و مرید خلق نماید، اما فاعلی که در اعمال فاعلیتش به مولای خود متکی است به خلاف حضرت حق که در فاعلیت خود مستقل بوده و فاعل بالاستقلال است.

۲/۱/۲) عدم امکان توصیف مکانیزم ایجاد (با توجه به اصل بودن

فاعلیت)

این نکته را باید توجه داشت که اگر فاعلیت شد، سوال از چگونگی فاعلیت بیمورد است. سوال از اینکه فاعل تحت چه مکانیزمی عمل نموده و یا چه امری او را به اعمال فاعلیت خاص وادار می‌سازد موضوعیت ندارد، چون خود فاعل است که چگونگی خود را معین می‌نماید. چگونگی فاعلیت همان گونه‌ای است که فاعل عمل می‌نماید. صحبت و تعریف از چگونگی ایجاد به معنای تعریف فاعلیت به غیر فاعلیت یا تعریف فاعلیت به علیت است.

اگر فاعلیت اصل باشد صحبت از کیف فاعل نیز باید با همان فاعلیت تعریف گردد. اگر کیف فاعلیت به امر دیگری غیر از خود فاعلیت توصیف گردد به معنای ساقط نمودن فاعلیت از فاعلیت است. یعنی اگر فاعلیت بخواهد با تکیه به امر دیگری (مثل علیت و قانون) فاعلیت نماید، بدین معناست که آن امر اصل در ایجاد است نه فاعلیت، و اگر این گونه مفروض گردد و فاعل به امری که ثابت است منطبق شد، ثبات متعلق در این متعلق رسوخ کرده و به ثبات خود فاعلیت منجر می‌گردد.

سه احتمال در فاعلیت فاعل (ایجاد منزلت، کیفیت و قدرت)

پس از آنکه فاعلیت به /ایجاد معنی شد و مکانیزم از پیش تعیین شده‌ای هم بر آن حاکم نگردد دید، باید دامنه /ایجاد در فاعل را بررسی نمود تا معلوم شود که فاعل تا چه مرحله‌ای موجد است؟ سه احتمال در این رابطه مطرح است.

احتمال اول: ایجاد منزلت، یعنی فاعل تنها در ایجاد منزلت خود سهیم باشد و موضوعی که فاعلیت به آن تعلق پیدا می‌کند اساساً "منزلت باشد و نه چیز دیگر.

احتمال دوم: فاعل علاوه بر منزلت، در ایجاد کیفیت هم سهیم باشد یعنی هم منزلت و هم کیفیت را بتواند تغییر دهد. به عبارت دیگر کیفیتی که در خارج محقق می‌شود حاصل نسبت بین مشیت عبد و مشیت حضرت حق است. وقتی گفته می‌شود که فاعل در ایجاد کیفیت موثر است، این امر تنها به مرحله طلب منحصر نیست، بلکه علاوه بر قدرت طلب، قدرت جریان دادن طلب در خارج هم به فاعل اعطا شده است. (البته متناسب با مشیت مولا)

احتمال سوم: این است که فاعل علاوه بر منزلت و کیفیت، در ایجاد نفس فاعلیت و نفس قدرت هم شریک باشد.

بنابر این فاعل در سه مرتبه فاعلیت دارد: ۱- در ایجاد منزلت خود، ۲- ایجاد کیف جریان قدرت، ۳- ایجاد نفس قدرت.

که حاصل جمع‌بندی کلام در این بخش (توصیف اثباتی فاعلیت) این است که:

فاعلیت به ایجاد معنی می‌شود. و آنچه انگیزه این تعریف برای فاعلیت گردید این مطلب بود که اگر مطلق ایجاد از فاعل سلب شود، فاعلیت و به تبع آن تکلیف و تصرف از بین خواهد رفت و قهراً تمام آنها شأن فاعلیت حضرت حق خواهند شد و در نهایت، فاعلیت حضرت حق هم سلب خواهد گردید لذا فاعلیت به ایجاد در سه رتبه منزلت، کیفیت و تصرف معنا می‌گردد.

البته روشن است که ایجاد در این منزلت بالا فاضله و بالاذن و متکی به اعطاء و کمک پروردگار است نه ایجاد مستقل چرا که ایجاد بالاستقلال منحصر در فاعل مستقل است.

۲/۱/۴) تقوم در اصل فاعلیت

چنانچه که گفته شد فاعل موجود است اما در ایجاد خود متقوم به فاعلیت ربوبی بوده و مستقل از آن نیست برای اینکه کیفیت و محدوده تقوم این دو فاعل فاعلیت مستقل و غیر مستقل مشخص گردد، ابتدا فروض مختلف نسبت به فاعلیت را مطرح کرده و توضیح می‌دهیم.

۲/۱/۴/۱) فاعلیت بالاستقلال

فاعل بالاستقلال فاعلی است که در اعمال فاعلیت خود مقید به هیچ فاعل دیگری نیست و تحت اراده هیچ فاعل دیگری عمل نکرده و از هیچ کس و هیچ چیز

۲/۱/۴/۲) فاعلیت بالتفویض

فاعل بالتفویض فاعلی است که در اصل فاعلیت خود مستقل نبوده و خالق داشته که او را خلق نموده است اما خالق پس از خلق، مخلوق را به حال خود رها کرده و او را در اعمال فاعلیتش مطلق گذارده است.

۲/۱/۴/۳) فاعلیت بالافاضه

فاعل بالافاضه فاعلی است که از ابتدای خلق تا همه مراحل فاعلیت، به افاضه خالق فیاض وابسته است.

غرض از ذکر این مقدمه بیان این نکته بود که منظور ما از فاعلیتی که بر مبنای ولایت اثبات گردیده است، فاعلیت بالافاضه است (نه فاعلیت بالاستقلال یا فاعلیت بالتفویض). فاعلیت مخلوقات فاعلیت استقلالی نیست چون این نوع از فاعلیت منحصر به فاعلیت حضرت حق است، تنها خالق مطلق است که به صورت مستقل، موجد است، قوام همه فاعلها به اوست و اوست که در همه جهات قیوم است؛ استقلال او در فاعلیت به حدی است که می‌تواند کل این نظام خلقت را برداشته و نظام دیگری را جایگزین آن نماید.

از طرف دیگر فاعلیت مخلوقات، فاعلیت بالتفویض هم نیست. چون فاعلیت

بالتفویض اعطاء قدرتی از ناحیہ خالق است کہ فاعل مخلوق را مستقل می نماید و این با وحدانیت حضرت باری تعالی معارض است.

تفاوت فاعل بالافاضه و فاعل بالتفویض آن است کہ در تفویض، مولا یک بار به مخلوقی افاضه کرده و پس از آن او را به حال خود رها نموده و قدرت را به دست او می سپارد اما در فاعلیت بالافاضه فاعل دائماً "محتاج فیض مفیض، و فیض فیاض است، و این احتیاج در همه مراتب، از نفس فاعلیت گرفته تا توسعه آن، وجود دارد. یعنی فاعل در هیچ مرتبه از فاعلیت، از خلقت بالاستقلال حضرت حق جدا نیست، اما این تقومی نبودن اصل خلق مانع از آن نیست کہ این مخلوق خالق بالاذن، خالق بالافاضه و یا خالق مرید باشد.

بنابر این موضوع خلق حضرت حق کیفیت نیست بلکه فاعل بالافاضه است، یعنی فاعلی کہ با اتکاء به حول و قوه الهی قدرت حرکت و فاعلیت دارد و می توان او را در همه مراتب مسئول و مکلف دانست و اتکاء به حول و قوه الهی مانع از مکلف بودن و مسئولیت داشتن او نمی باشد به عبارت دیگر همین کہ اثبات شود موضوع خلقت حضرت حق، فاعلیت بالاذن است، باعث نفوذ کیف قدرت حضرت حق و حضور او در همه مراتب نظام فاعلیت خواهد گردید، اما این گستردگی حضور فاعلیت مولا مانع فاعلیت و اراده عبد و بنده نیست. البته بر مبنای دستگاه تجریدی این شبهه قابل طرح است کہ خلق باید با خالق سنخیت داشته باشد، خلق فاعل موجد با او سنخیت ندارد. اما بر مبنای ولایت این شبهه موضوعاً "منتفی است چون قول به سنخیت داشتن خالق و

مخلوق منجر به حاکمیت ذات، نسبت به خصوصیت بر فعل حضرت حق می‌شود که فاعلیت را از بین می‌برد و تابعیت محض از قانون را تمام می‌کند که این از ساحت قدس ربوبی دور است.

لذا بر مبنای ولایت گفته می‌شود که خلق منسوب به فعل حضرت حق است نه مسانخ آن، لذا مسانخ دانستن رابطه خالق و مخلوق و منحصر دانستن این رابطه در سنخیت کلامی بیهوده و باطل است.

۲/۱/۴/۳/۱) فاعلیت بالا فاضه فاعلیت متقوم

بررسی بالا فاضه و بالاذن بودن فاعلیت مخلوق به صورت اجمال، تقومی بودن فاعلیت مخلوق را روشن می‌سازد اما به لحاظ اهمیت و تبیین بیشتر، آن را در عنوانی مجزا مورد تحلیل و بررسی قرار می‌دهیم همان گونه که گفته شد، فاعل مخلوق هیچ گاه مستقل در ایجاد نبوده و مطلق نیست. یعنی به فاعلیت حضرت حق متقوم است. و حضرت حق تنها فاعلی است که استقلال در ایجاد دارد و بقیه فاعلها به اذن او، قدرت ایجاد پیدا می‌کنند، همه فاعلها در منزلت خود (ولو منزلت بسیار نازله) قدرت ایجاد دارند، اما همه اینها به اذن و حول و قوه اوست. اگر حول و قوه خداوند نباشد نه می‌توان حرکتی کرد و نه می‌توان قدرتی را به جریان درآورد. به بیان واضحتر چنانکه گفته شد، فاعلیت به ایجاد در سه مرتبه منزلت، کیفیت و اصل قدرت معنا گردید، اما فاعل، در ایجاد هر یک از این مراحل مطلق نیست و به فاعلیت حضرت حق متقوم است. کیفیت

ایجاد شده نسبتی به سفارش و خواست عبد داشته و نسبتی نیز به مشیت و خواست حضرت حق دارد، البته نه به صورت مطلق مطابق خواست عبد است و نه به صورت مطلق مطابق خواست مولا. بنابر این تقومی است در ایجاد منزلت و قدرت نیز به همین ترتیب تأثیر فاعل در ایجاد قدرت و منزلت با تکیه به فاعلیت مولا حاصل می‌شود.

پس درست است که فاعل موجد است، و همین امر نیز مصحح تکلیف و ارسال رسل و حرکت و حتی فاعلیت است اما نه موجدی مستقل از حضرت حق، چرا که ذاتاً مخلوق است یعنی موجودی است که نه در اصل بودن و نه در ایجادش مستقل از خالق نبوده و نیست، لذا می‌توان گفت خالق غیر مستقل است و ذاتاً ناچار از تبعیت می‌باشد. ولی این تبعیت به این معنا نیست که ایجاد، بطور مطلق از او سلب گردد بلکه می‌تواند به نسبت در ایجاد منزلت، کیفیت، و قدرت سهیم باشد.

در یک جمله می‌توان گفت فاعلیت حضرت حق در ایجاد موضوعیت داشته و فاعلیت انسان طریقیست دارد و ایجاد نیز حاصل تقوم این طریقیست و موضوعیت است.

برای روشنتر شدن محدوده تقومی و غیر تقومی فاعلیت از زاویه دیگری به بررسی مراتب فاعلیت و تقوم در آن می‌پردازیم.

با نگرشی دیگر فاعلیت را می‌توان دارای سه مرتبه دانست:

۱- مرتبه اصل ایجاد فاعل بالا فاضه

۲- مرتبه طلب توسعه فاعل بالا فاضه

۳- مرتبه تحقق توسعه فاعل بالا فاضه

مرتبه اول محدوده غیر تقومی فاعلیت است، چون فاعلیت حضرت حق در این امر مستقل بوده و به مخلوق قوام ندارد.

اما مرتبه دوم و سوم، میدان فاعلیت فاعل بالا فاضه است و فاعل در این دو میدان، به فاعلیت مولا در فاعلیت خودش تعلق پیدا می‌کند.

تفاوت مرتبه دوم و سوم فاعلیت در این است که در مرتبه دوم نفس طلب فاعلیت بدون لحاظ توسعه در فاعل وجود دارد. ولی در مرتبه سوم طلب فاعل با لحاظ توسعه و امداد مولا مورد لحاظ است. به عبارت دیگر مرحله دوم مربوط به آنجایی است که نفس طلب از فاعل صادر شده است، قبل از آنکه توسعه فاعلیت مادون با امداد مولا واقع شود؛ و مرحله سوم مربوط به جایی است که توسعه مکانی مولا به واسطه افاضه به مادون واقع شده که البته موضوع طلب مادون، توسعه زمانی اوست نه اصل فاعلیت او. در مرحله دوم انسان آرزوی این را دارد که آنچه مولایش دوست دارد او هم دوست داشته باشد و در مرحله سوم آنچه مولا درباره این فاعل دوست داشته محقق شده

و جزء اوصافش قرار گرفته و نسبت به توسعه آن طلب دارد.

لذا این سه مرحله با هم تفاوت دارند که در مرحله اول فاعلیت حضرت حق مستقل عمل می‌کند و در مرحله دوم و سوم فاعلیت عبد و مولا متقوماً عمل می‌نمایند، چون نه طلب و نه توسعه بدون تعلق به فاعلیت مولا قابل تحقق نیست.

البته جهت رفع شبهه مکرراً گفته می‌شود که مشارکت انسان در مرتبه نازلۀ ایجاد به منزله شریک تراشیدن برای حضرت حق نیست چرا که:

اولاً: "این مطلب به اثبات رسیده که فاعلیت انسان به موجد بودن او متکی است و اگر هیچ مرتبه از ایجاد در کار نباشد تحرک و فاعلیت از انسان سلب می‌گردد.

ثانیاً: "میدان تصرف و ایجاد انسان محدود به حیطه‌ای است که مولا به او اجازه تصرف داده است، انسان موجد هست اما نه موجد بالاستقلال همچون حضرت حق، تا موجب شرکت گردد، بلکه موجد بالاذن است، با اذن و قدرت اعطایی اوست که امکان ایجاد می‌یابد، لذا سنخ ایجاد با ایجاد خالق تفاوت دارد.

بنابر این در مجموع از یک طرف سهم تأثیر فاعل در ایجاد ضروری است و از طرف دیگر در این تأثیر خود، غیر مستقل است، که این مطلب به معنای پذیرش تقویم در مراتب خلقت و سهم دانستن مخلوق در خلق و ایجاد می‌باشد.

۲/۳/۴/۱/۲) محوریت فاعلیت حضرت حق و معصومین در تقوم

فاعلیت

این مطلب صحیح است که مراتب نازلی از خلق به مخلوق، تقوم دارد اما این امر مانع از محوریت فاعلیت حضرت حق و معصومین (ع) نمی‌باشد. و همچنین درست است که در نظام ولایت ترکیب فاعلی مطرح است، و تولی و ولایت، سرپرستی کردن و سرپرستی شدن متقوما" در نظام تحقق عینی دارد، و زمان و مکان به یکدیگر متقومند اما هیچ یک از اینها مانع از محوریت ولایت ربوبیه الهی و بعد از آن ولایت اولیاء او (علیهم السلام) در توسعه عالم نمی‌باشد، هر چند این محوریت هم به معنای حذف اختیار و فاعلیت از بقیه فاعلها نیست، اما باید توجه داشت که میزان تأثیر آنها در توسعه کل عالم بسیار ناچیز است، تأثیر فاعلیت انسانها در کل، از قبیل تأثیر در توسعه کمی در مقایسه با توسعه کیفی یا توسعه در اصل موضوع است. چون موضوع غیر قابل ایجاد یا موضوع ایجاد شده به هیچ وجه تحت فاعلیت انسان قرار نمی‌گیرد حتی ادراک آن هم برای افراد حاصل نمی‌شود تا چه رسد به نفوذ و بسط فاعلیت در آن.

۲/۱/۵) مفهوم جدید از فاعلیت (تولی و ولایت)

از آنچه که گذشت این نکته روشن شد که فاعلیت تصرفی معنای ایجاد دارد و فاعلیت تبعی معنای نسبتی و این دو به هم متقوم هستند که نتیجه این تقوم تصرف

منسوب می‌باشد.

پس فاعل به خود فاعل تعریف گشته و در کنه تبعیت نیز فاعل اخذ گردیده است. در این تعریف، تبعیت نیز تبعیت از کیفیت نیست. بلکه خواستن و تعلق داشتن به فاعل بالاتر است تا در فاعلیت او تصرف نماید و تصرف او نیز به نیابت از فاعل بالاتر است چرا که تصرف برای او اصل نمی‌باشد بلکه اصل و مهم در تصرفاتش تبعیت و نیابت از مولا و فاعل بالاتر است، به عبارت دقیق‌تر و فنی‌تر تصرف او تصرف منسوب می‌باشد، به این معنی که این فاعل با همه وجودش منتسب به فاعل مافوق است.

او با تصرفاتش به منزله دست مولا است، مجرای خیراتی است که از ناحیه فاعل مافوق به فاعل‌های مادون می‌رسد. البته افاضه مولا وقتی که از منزلت این می‌گذرد و به فاعل‌های پایین‌تر می‌رسد تبعاً قید این منزلت را می‌خورد، این رتبه دارای قدرت و پتانسیل خاصی است، شدت خاصی دارد که بیشتر از آن را نمی‌تواند تحمل کند. لذا فیض مولا با قید خودش به منازل پایین‌تر می‌رسد، البته این منتسب بودن فاعل به فاعل بالاتر به گونه‌ای نیست که قدرت تصرفش حذف گردد و به منزله شأن فاعل بالاتر باشد، بلکه خود نیز تصرف دارد اما باز هم کیفیت تصرف برایش اصل نمی‌باشد بلکه اصل در تصرف او تبعیت و اصل در تبعیتش به توسعه فاعلیت مولی در فاعلیت خود می‌باشد. فقط چنین فاعلی است که می‌تواند حرکت داشته باشد و توسعه یاب باشد چرا که در تمامی مراتب به فاعلیت تفسیر شده است.

بر این اساس وقتی فاعل به فاعل تعریف می‌گردد و در تفسیر فاعل نسبتش با

فاعل بالاتر نیز ملاحظه می‌شود دیگر معنای فاعلیت از تولی و ولایت جدا نیست، در چنین فرضی دیگر نه اینکه کیفیت بطور مطلق حذف گردد، بلکه کیفیت تابعی از فاعلیت بوده و به تبع او توصیف می‌گردد چون فاعل به کیفیت نسبت ندارد بلکه به فاعلیت بالاتر نسبت دارد.

نتیجه‌نهایی اینکه، کیفیت منتسب به فاعلهای متقدم به هم هست که هر فاعلی به نسبت مرتبه و منزلتی که دارد در ایجاد این مناسبات سهیم است، البته ایجاد حضرت حق در کل عالم قوام و اساس همه نسبتها می‌باشد.

بر این اساس، افاضه و صلوات مولی به نظام ولایت بر مبنای محور بودن ولی اعظم الهی مفسر تعلق مخلوقات و عبادت کردن آنها از طریق نظام فاعلیت می‌گردد لذا حرکت زمانی عبد معرف مرتبه پرستش او و حرکت مکانی مولی معرف انعام و اعطاء او می‌باشد یعنی نظام به زمان عبد و توسعه نفوذ مکانی مولی متقوم است به عبارت دیگر نظام ولایت، تقوم نظام پرستش به نظام اعطاء است.

بر این اساس دیگر فاعلیت چیزی جز تولی به مولی و تصرف متناسب با آن نمی‌باشد.

۲/۲/۶ سهم تأثیر فاعلیتها (نظام ولایت)

گفته شد که صلوات دائمی حضرت حق بر مخلوقات موجب اشتداد و توسعه دایم التزاید نظام فاعلیت می‌باشد و نظام فاعلیت با ایجاد بالا فاضله فاعلهای جدید، همیشه در

حال گسترش و توسعه است این ایجاد منسوب به نظام فاعلیت است، چرا که فاعلها به هم متقومند و تقوم آنها نیز به معنای برابری آنها در سهم تأثیر نمی‌باشد بلکه در عین تقوم دارای مراتب و منازل هستند. پس مناسبات نظام، حاصل فاعلیت کل نظام است و هر فاعلی به نسبت مرتبه و منزلتش در این ایجاد سهیم است. ملاک بالایی و پایینی رتبه و منزلت هر فاعل، نیز قرب و بُعد او به محور می‌باشد، چرا که تصرف به مجرای نفوذ فاعلیت محور واقع شدن معنی می‌گردد.

پس فاعل هم در اصل فاعلیتش متقوم به نظام است و هم در کیفیت فاعلیتش، یعنی هیچ فاعلی جدا و مستقل از نظام، قابل فرض نیست.

فاعل و موجد بودن فاعل به مجرای فیض واقع شدن اوست، خداوند صاحب اراده و صاحب تصرفی را خلق کرده است که با تکیه بر فاعل بالاتر و به تبع او می‌تواند موجد باشد یعنی مناسبات خود فاعل، با تصرف و ایجادش به دست خودش و با تکیه بر افاضه حضرت حق ایجاد می‌شود، البته متقوماً نه مجرد از نظام فاعلیت.

خلاصه اینکه مناسبات منتسب به کل نظام است و همه فاعلها به نسبت، حول یک محور در ایجاد این مناسبات سهیم هستند و سهم تأثیرها اصلی، فرعی و تبعی دارد یعنی دارای مراتب می‌باشند.

۲/۲) مراتب ولایت

بنابر مباحث اصالت فاعلیت، فاعلیت به ایجاد تفسیر شد، چند نکته را باید مورد دقت قرار داد و آن اینکه این ایجاد، منسوب به نظام فاعلیت می باشد و فرد نیز به میزانی که در نظام، رتبه و منزلت داشته باشد در ایجاد منسوب به نظام، سهم است بدین معنا که نسبت دادن ایجاد به نظام به معنای حذف فاعلیت فرد نیست، بلکه فرد می تواند با نوع تسلیم و تبعیتی که دارد منزلت خود را در نظام بالا و پایین نماید و با این تغییر منزلت، سهم تأثیر او در ایجاد نیز کم و زیاد گردد.

کیف ارتباط فاعل با ولی بالاتر و قرب و بعدش نسبت به او، کیفیت اوصاف یا منزلت عمومی فرد را در نظام مشخص می نماید. با مشخص شدن منزلت عمومی شخص در نظام، سهم تأثیر او در ایجاد می که منسوب به نظام است روشن می گردد یعنی خداوند او را در یک ظرفیتی خلق فرموده است که در آن ظرفیت هر چیزی دارای وزن مخصوص خاص بوده و متناسب با فطرت عالم آفریده شده است.

عالم دارای مراتبی است، یک رتبه منزلت محور و عالم انوار است که اشراف بر همه عوالم دارند اللهم صل علی محمد و آل محمد کلمه نورک مرتبه بعد از آن، مرتبه

مقریین است که متعلق به محور و حول عالم انوارند و مراتب بعد نیز وجود دارد تا به عالم ملکوت برسد و از آن پایین تر نیز مراتب و منازل است تا منزلت حیوانات که در خود منزلت حیوانات نیز مراتبی وجود دارد تا به حیوانات نجس العین برسد (که در تعبیر روایت نیز هست که خداوند تبارک و تعالی خلقی نجس تر از سگ نداشته است). انسان از تمامی این مراتب عالم سهمی را دارا می باشد، سهمی که بشر از عالم گرگها دارد، درنده خویی است و از عالم حیوانی دیگر، صفاتی متناسب با همان منزلت در او یافت می شود و همین گونه از تمامی مراتب در عالم وجود در انسان، سهمی وجود دارد، اما صفاتی که از عالم حیوانات در انسان وجود دارد صفت اصلی انسان نمی باشد، مثلاً "درنده خویی صفت اصلی گرگ است. در حالی که، صفت اصلی انسان تعلق به عالم انوار است تعلق به محبت نبی اکرم (صلی الله علیه و اله و سلم) و اهل بیت طاهرینش (علیهم السلام) می باشد و بعد از این مرتبه صفت اصلی بشر تعلق به افعال مقریین در اطاعت از نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و بعد از آن به وضعیت ملکوتی خودش می باشد.

هر کدام از این صفات که در انسان وجود دارد مقابلش در عالم، وزن مخصوصی قرار دارد، حال ظرفیت تصرفی انسان به گونه ای است که با فاعلیت خود می تواند هر کدام از این اوصاف را به عنوان اوصاف اصلی خود برگزیند می تواند مطابق فطرتش (یعنی اصل بودن محبت به معصومین علیهم السلام) عمل نماید و آن را وصف اصلی خود قرار دهد تا نایب گردد و همچنین می تواند اوصاف حیوانی خود را محور قرار دهد

و منزلت خود را از عالم انوار به عالم حیوانیت و بلکه پست‌تر از آن تنزل دهد، البته کسی که اوصاف اصلی خصوصیات خود را اوصاف حیوانی قرار دهد عالم را به گونه‌ای وارونه قرار داده است؛ یعنی آن وصفی که در عالم خلقت دارای وزن مخصوص پائینی بوده و در مراتب اسفل نظام آفرینش قرار دارد، آن را با فاعلیت خود در مرتبه بالایی از نظام خلقت یعنی وصف اصلی مرتبه انسانیت قرار داده است به عبارت دیگر، منزلت حیوانیت را در منزلت عالم انوار قرار داده و عالم انوار را در منزلت حیوانیت تنزل داده است چرا که عالم انوار را حول محور حیوانیش سامان داده است.

البته انسان در این منزلت نیز توسعه می‌یابد، چنانکه در کلام خداست که می‌فرماید: قل کلا "نمد هؤلء و هؤلء".

بنابر این انسان با ظرفیت خدادادی خود می‌تواند شکل توسعه خودش را مشخص نماید. و بدین ترتیب جایگاه و منزلت خود را در نظام مشخص کرده و از این طریق در ایجادیه که منسوب به نظام است سهم تأثیر داشته باشد. و یا اینکه سهم تأثیر خود را کم و یا زیاد گرداند.

با توجه به اینکه سهم تأثیرها در نظام فاعلیت دارای مراتب می‌باشد روشن می‌گردد که امداد و اعطای الهی به مخلوقات نیز در منزلتها و مراتب متفاوت، مختلف است.

اولویت اعطاء و افاضه حضرت حق به انسانی است که او را در منزلت خلافت خود خلق فرموده است و اوست که محل برکت و مسکن رحمت الهی است. و اوست که

مشیتی جز مشیت حضرت حق ندارد. (و ما یشاؤن الا ان یشاء الله) سپس امر خلق را به دست او سپرده و تمامی برکات به واسطه اوست که به مخلوقات دیگر می‌رسد (و مفوض فی ذلک کله الیکم)

فاعل محور نیز نهایت کرامت و انصاف را در حق مخلوقات روا داشته است اگر یک قدم به طرف آنها نزدیک شود آنان ده قدم به او کمک می‌کنند و او را مورد لطف و مرحمت خویش قرار می‌دهند و مقرب قرار می‌دهند و اگر مخلوق به سمت سیئه‌ای روی آورد جزای بدی او را یک بدی می‌دهند و از بسیاری از بدیهای او نیز اغماض می‌کنند، به این بیان، صحیح است که گفته شود مخلوق در رسیدن به پاداش موثر است و از طرف دیگر نیز می‌توان گفت که شفاعت آنان (اولیاء و ائمه اطهار (ع) موجب گشته که چنین پاداشی به او برسد.

۲/۲/۱) فاعلیت محوری

۲/۲/۱/۱) عدم تعدد محور

در نظام فاعلیت هر چند فاعلها به یکدیگر تقوم دارند، اما سهم تأثیر فاعلها با هم برابر نمی‌باشد. میزان سهم تأثیر فاعلها در نظام فاعلیت، بستگی به دوری و نزدیکی آنها به فاعل محور دارد، فاعل محور، محل نزول مشیت و برکت الهی است که تمامی خلقت به تبع او خلق شده است، اول ما خلق الله نوری مبین همین مطلب است که ابتدا

اینگونه نمی‌توان مطرح کرد که حضرت حق مخلوقات متعددی را مستقل از فاعل محور خلق فرموده و بعد توسعه فاعلیت محور و اشتداد او را منوط به توسعه او در شئون فاعلهای دیگر قرار داده است، چرا که فاعلی که هم عرض فاعل محور خلق شده و به او تعلق ندارد چگونه می‌تواند از او تبعیت کرده و حول محور او قرار بگیرد؟! باید ایجاد فاعلیت دوم را منوط به توسعه فاعلیت اول و به تبع توسعه او دانست تا توان معنا کردن محور بودن و مراتب داشتن فاعلها در سهم تأثیر را داشته باشیم. فاعلیت او که خلق می‌گردد از آن جهت که توسعه یاب می‌باشد، خلق و ایجاد فاعلهای دیگر به تبع و متعلق به او به جهت توسعه فاعل محور لازم و ضروری است بنابر این صحیح است که گفته شود فاعلهای پایین‌تر برای فاعل بالاتر ایجاد شده‌اند.

اصلاً "رتبه فاعل اول که محل مشیة الله و مسکن برکت اوست، دارای ظرفیتی است که فرض تعدد در آن راه ندارد، تا بتوان افراد دیگری امثال ما را در آنجا فرض کرد. محل نزول مشیت و برکت الهی شدن و محور قرار گرفتن برای نظام آفرینش، منزلتی نیست که کسی بتواند به آن طمع ورزد و آرزوی آن را در دل پیروRAND، این تخیلی بیش نیست که گفته شود ای کاش اختیار همه انسانها به اندازه اختیار نبی اکرم (ص) بود و طینتشان با طینت وی برابر بود یا به تعبیر عوامانه‌اش همه امام یا پیغمبر بودند.

۲/۲/۱/۲) اصلی بودن محور در سهم تأثیر

فاعل نسبت به خدای متعال در کمال احتیاج و فقر به سر می برد، لذا معنای این کلام معصوم (ع) که می فرماید: ما عبدناک بحق عبادتک روشن می شود، اما نسبت به دیگر مخلوقات جایگاهش محوری است، و کل نظام فاعلیت به منزلت بدنه و دست و بازوی او عمل می نماید. به عبارت دیگر منزلت آن فاعلی که در مرتبه ولایت تام بوده و محور کون و مکان است با منزلت انسانهای معمولی قابل مقایسه نیست.

فاعلهای دیگر، قائم به محور هستند و فاعل محور، قائم به حضرت حق، لذا از دیدگاه فاعل مادون که بنگریم صحیح است که گفته شود نحن القائمون بک و انت القائم بالله البته هیچ جای شک و تردیدی نیست که قیوم حقیقی خداوند متعال است و فاعل محور واسطه در قیومیت بندگان است.

بکم یمسک السماء ان تقع علی الارض الا باذنه به این ترتیب فاعل محوری، محور نظام آفرینش است و در تمامی مراتب نظام حضور دارد، البته حضور فاعل محوری در نظام نیز دارای مراتبی است، چنانکه در مراتب حضور حضرت نبی اکرم (ص) گفته می شود در مرتبه حضور تکوینی، حضرتش، اسم اعظم تکوینی حضرت حق می باشد، که همه هستی به طفیل هستی اش خلق شده اند و تمامی برکات به ید قدرت ایشان نازل می گردد.

در مرتبه دیگر قرآن صورت کتبی و تمثیله حضرت نبی اکرم (ص) می باشد.

حضرتش در مرتبه عالم انوار منزلتی دارد که به تکبیر و تحلیل او ملائکه تکبیر و تحلیل می آموزند اما در منزلت دنیای پست مادی نیز به گونه ای است که ابوجهل می تواند دوستانش را تحریک کرده که به حضرتش جسارت کنند یا ایشان را کتک بزنند، و لکن در منزلتی که فرماندهی کل عالم را بدست دارد نه تنها ابوجهل که تمامی قدرتمندان عالم یارای جسارت به ایشان را ندارند.

مراتب اعمال و افعال حضرتش را در قیامت و نسبت به عالم آخرت نیز می توان ملاحظه کرد، در یک مرتبه تجسد عینی نبی اکرم (ص) است و در مرتبه دیگر تشریف آوردن ایشان در محشر و شفاعت نمودن ایشان است که مسأله تشریف فرمایی ایشان به محشر در منزلتی غیر از منزلت تجسد عینی حضرتش می باشد. در منزلتی دیگر حضرت، سلطان روز جزا است و سلطنت در قیامت، سلطنت احمدیه (ص) می باشد.

البته در یک مرتبه از مراتب عالم آخرت چهره مبارکش از صیحه جهنم به زردی می گراید و با اینکه از احوال قیامت ایشان غش می نمایند، اما در منزلتی دیگر، قسیم الجنة و النار می باشند.

۲/۲/۱/۳) خلق عباد به تبع محور

فاعلیت اول که خلق می گردد اگر بسیط نبوده و حرکت پذیر باشد فاعلیت را لازم دارد، و اگر فاعلیت را لازم داشته باشد، برای توسعه یافتنش ایجاد فاعلهای دیگر به تبع و طفیل او لازم است. بنابر این صحیح است که گفته شود فاعلهای پایین تر به فاعلهای

بالا تر قوام داشته و تمامی فاعلها به فاعل محور قوام داشته و برای فاعل محور ایجاد شده‌اند یعنی ایجاد تمامی مخلوقات به بسط وجودی حضرتش قدم به عالم هستی می‌گذارند.

پس خلق و اشتداد عباد، به تبع اشتداد نبی اکرم (ص) و اشتداد حضرت نبی اکرم به تبع صلوات و عنایت حضرت حق به ایشان محقق می‌شود و حضرتش در مرتبه‌ای که محل مشیة الله است، در اصل خلقت دیگران دخیل است، یعنی در ایجاد مخلوقات طریقت دارند و همان چیزی را می‌خواهند که خدا اراده کرده است، لا یثاؤون الا ما یشاء الله

۲/۲/۱/۳/۱ طریق پرستش

نکته‌ای که نباید فراموش کرد این است که در آن فاعلی که از مجرای فاعل محور خلق می‌گردد نیز فاعلیت اصل است و نمی‌شود که کیفیت اصل باشد، چرا که در این صورت قابل ترکیب با فاعل محور نبوده و تحت تصرف او واقع نمی‌گردد. البته فاعلیت این فاعل، تعلق به فاعلیت بالا تر دارد و فاعلیت بالا تر طریق تعلق به فاعل محور و فاعل محور طریق تعلق به حضرت حق و پرستش حضرت حق می‌باشد، لذا لسان ما در پیشگاه معصومین (ع) بایستی لسان عجز و افتقار باشد و این با توحید هیچ منافاتی ندارد.

برای روشن تر شدن مطلب توجه به این نکته لازم است که پرستش و عبادت

بدون کیفیت واقع نمی‌شود و تمامی بروز و ظهورهای فاعل و اطوار و احوال او، کیفیتهای پرستش او می‌باشند و این غیر از پرستش کیفیت است، اگر نماز به صورتی خاص است و اگر باید مقابل قبله و سمت کعبه ایستاد، این به معنای پرستش خانه کعبه (که خانه سنگی ۹ متری بیش نیست) نمی‌باشد بلکه این خانه طریق پرستش حضرت حق است به عبارت دیگر می‌توان گفت تسبیح حضرتش در یک رتبه از طریق اداء کلمات و حروف و تلفظ اصوات خاص و در رتبه‌ای دیگر از طریق مفاهیم آن الفاظ و در رتبه دیگر از طریق حالات قلبی است که این طریقت داشتن هیچگاه به معنای پرستش این کلمات، مفاهیم و یا حالات نمی‌باشد.

و از طرف دیگر اعطای حضرت حق به بندگانش نیز از طریق کیفیات است، تمامی کیفیات خارجی واسطه در رسیدن بهجت و سرور و رحمت حضرت حق به بندگان است. مثلاً "رحمت حق از طریق آب، غذا، و کلیه امکانات و ابزار و اسباب به بندگان سرازیر گشته و پرستش آنان نیز در نازلترین مرتبه از طریق طلب همین اسباب صورت می‌گیرد در حالی که در کنه این طلب احتیاج حقیقی به رحمت حضرت وجود دارد که حقیقت پرستش را در نازلترین مرتبه خود اثبات می‌نماید.

حال اگر این کیفیات را واسطه در پرستش خدای متعال دانستیم چگونه می‌توان واسطه بودن و طریق بودن ائمه اطهار علیهم السلام را در پرستش حضرت حق نپذیرفت، حال آنکه اینان معادن خیر و مساکن برکت خداوند تبارک و تعالی می‌باشند.

۲/۲/۲) فاعلیت تصرّفی

۲/۲/۲/۱) فاعلیت در کیفیت و منزلت

بنابر آنچه که گذشت فاعلیت در سه رتبه در ایجاد سهم است: ۱- در منزلت، ۲- در کیفیت فعل، ۳- در قدرت توسعه.

در این سه رتبه سهم تأثیر انسانهای معمولی در ایجادیه که منسوب به نظام است سهم تأثیر اصلی و محوری نمی باشد بلکه انسان به حسب رتبه و منزلتش در کم و کیف توسعه مؤثر است. این فاعلیت در کم و کیف، فاعلیت تصرّفی است. تصرّفی بودن انسانهای معمولی به این معنی است که خداوند تبارک و تعالی انسان را در رتبه ای خلق فرموده است که می تواند مرتبه و منزلتش را بالا و پایین قرار دهد. بالا و پایین قرار دادن منزلتش به این است که قدرت ایجاد خود را متناسب و یا نامتناسب با فطرت خود که فطرت نیابت و خلافت در حضرت حق است بکار گیرد. و متناسب بودن فاعلیت با فطرت نیز به معنای تناسب داشتن فاعلیت با لطف خدا است چرا که فطرت انسان، تعلق به ملکوت اعلی و ربوبیت خداوند است و اگر مخالف با فطرت خود فاعلیت کرد، می توان گفت که این فاعل قدرت ایجاد و فاعلیت خود را کفران نموده است.

البته به دلیل اینکه ولایت و اعطای فاعل مافوق و سپس تعلق به این اعطاء اصل

در توسعه و حرکت می‌باشد. این تعلق در هیچ رتبه‌ای حذف شدنی نیست چه فاعلیت ملکوتی باشد و چه فاعلیت حیوانی. ایجاد اصل توسعه از آن خداست و فاعل صرفاً به حسب مراتب و منزلت در کم و کیف آن سهیم است.

امداد حضرت حق به همه فاعلها به معنای تساوی خیر و شر نیست بلکه خداوند انسان را در منزلتی آفریده و برای او ظرفیتی قرار داده که بتواند رتبه و منزلت خود را بالا و پایین نماید، حال اگر فاعلیت حیوانی نماید این فاعلیت به خودش باز می‌گردد. و اگر مطابق فطرتش عمل کند و فاعلیتش ملکوتی باشد نیز این فاعلیت به یک نسبت (نه مطلقاً) به عبد منسوب است، (کل نفس بما کسبت رهینة) چرا که اصل منزلت و ظرفیت فاعل به انعام حضرت حق می‌باشد لذا نسبت دادن فعل خیر عبد به خداوند متعال نیز صحیح است، هر چند از آن جهت که خداوند پاداش عبد را به چندین برابر عطا می‌کند، نسبت دادن خیرات عبد به خداوند متعال واضحتر و روشنتر می‌گردد خلاصه اینکه فاعلی که در منزلت انسانی خلق شده است، به هر نحو که فاعلیت خود را شکل دهد، (اعم از حیوانی یا ملکوتی) سهمی از فساد و صلاح منسوب به خود اوست، به همین دلیل فاعلیتش را فاعلیت تصرفی نامگذاری می‌نمائیم.

۲/۲/۲/۲) تعلق فاعل تصرفی به فاعل تبعی محض برای تصرف در آن

اگر فاعلی مقام خلافت پیدا کرد، یعنی توانست منزلتی داشته باشد که مجرای

فیض واقع شود توسعه‌اش به این است که فاعلهایی تحت تسخیر او قرار گیرند و تابع و مسخر او باشند، این فاعلها همان کیف نفوذ و تصرف فاعل تصرفی هستند که جزء پیکره فاعل تصرفی می‌باشند. تمام اشیاء و لوازمی که اطراف انسان هستند و تحت تسخیر او هستند به همین معنی می‌باشند.

حال تعلق فاعل تصرفی به فاعلهای تبعی به این است که از موضع قدرت می‌تواند جایگاه آنها را بالا یا پایین برد یعنی وقتی که خودش طاعت می‌کند فاعلهای مسخر او نیز شرف طاعت می‌یابند و وقتی که از منزلت حیوانی پرستش می‌کند یعنی عصیان می‌کند فاعلهای تبعی و مسخر او نیز رنگ باطل می‌گیرند. اینکه گفته می‌شود، انسان نباید به فاعلهای تبعی و کیفیات تعلق داشته باشد بدین معنا نیست که نباید از آنها استفاده کرد و نباید آنها را تحت تصرف قرار داد بلکه بدین معنی است که باید از موضع قدرت صورت آنها را الهی کرد و آنها را در راه پرستش خدا منحل کرد.

۲/۲/۳) فاعلیت تبعی محض

منظور از فاعلیت تبعی در این قسمت که مقابل فاعل محوری و فاعل تصرفی قرار گرفته است فاعل مسخر یا فاعلی تبعی محض است. یعنی فاعلی که از فاعل تصرفی تبعیت محض دارد. فاعل تبعی محض دیگر دارای مقام خلافت و نیابت نیست یعنی نمی‌تواند منزلت خود را پایین یا بالا برد و جایگاه خود را عوض کند چرا که اگر چنین قدرتی داشت فاعل تصرفی بود که باز فاعلهای مسخر دیگری لازم می‌شد تا

تحت تسخیر فاعل تصرفی قرار گیرند و تابع محض فاعل تصرفی باشند. یعنی اگر فاعل تبعی محض وجود نداشته باشد، امکان هیچ گونه تصرفی برای فاعل متصرف (انسان) وجود نداشت؛ مثلاً "وقتی که انسان می‌خواست یا الله بگوید ممکن بود جریان هوا و یا شیطان در آن تصرف کند کلمه دیگری ایجاد شود، فاعلهای تبعی محض باید به گونه‌ای مثل جریان هوا و کلمات باشند تا فاعل تصرفی بتواند تصرف مورد دلخواه خود را انجام دهد.

پس فاعل تبعی فاعلی است که درون خود را هماهنگ با تصرف فاعل تصرفی تغییر می‌دهد، و پذیرای اراده و فعل فاعل تصرفی می‌گردد. به عبارت منطقی کیف جریان فاعلیت تصرفی و مناسبات فاعلیتش، فاعلهای تبعی هستند. دقت در این امر را نباید از نظر دور داشت که فاعلیت از فاعل تبعی قابل حذف نیست زیرا چنانکه مطرح گردید، اگر ادنی مرتبه فاعلیت از مرکب حذف شود تغییر محال خواهد شد یعنی تبعیت و پیروی فقط با فاعلیت میسر است.

۲/۳) نظام ولایت اصل در پیدایش تمامی امور

حاصل مطلب این است که ایجاد منسوب به نظام ولایت است و تمامی فاعلها به نسبت در ایجاد مناسبات، سهم تأثیر دارند و این به معنای تساوی تأثیر فاعلها نیست،

بلکه مراتب سهم تأثیر است که هر فاعلی به میزان قرب و بعد نسبت به محور نسبت به فاعلهای مادون مجرای افاضه فاعل بالاتر قرار می‌گیرد، و روشن شد که مرتبه بالای ولایت در ایجاد، سهم تأثیر اصلی را دارد. ولی تکوینی می‌تواند با یک تصرف کوچک در وضعیت منظومه شمسی وضع جاذبه و چگونگی حیات همه موجودات را به هم بریزد یا با یک تصرف در قلوب انسانها آنها را به طرف خاصی متوجه گرداند. پس از ولایت تکوینی میزان سهم تأثیر فاعلیت اجتماعی بالاتر از همه فاعلیتها است به این معنی که اگر ولایت تکوینی را ثابت بگیریم و بگوییم هیچ تغییر اساسی‌ای در موجودات ایجاد نمی‌کند، خورشید، جاذبه عمومی، کره زمین و ... به همین شکل باقی بماند؛ آنگاه این ولایت اجتماعی است که در پیدایش موضوعات اجتماعی سهم اصلی را دارا می‌باشد، انسان نیز نسبت به منزلت و قربی که به محوریت و رهبری جامعه دارد، در پیدایش موضوعات سهم تأثیر دارد، همین سهم تأثیر داشتن انسان در موضوعات اجتماعی است که مصحح تکلیف و ثواب و عقاب برای انسان می‌باشد، هر چند سهم تأثیر او در مقایسه با سهم تأثیر ولی اجتماعی و اولیاء تکوینی بسیار ناچیز است در حالی که سهم تأثیر اصلی در امورات عالم منوط به اولیاء تکوینی بوده و از بالا تعیین می‌گردد.

رزقکم فی السماء و ما توعدون